

فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، پاییز ۱۳۸۰، شماره مسلسل ۷، ص ۱۳۷-۱۶۸

«راشدالدین سنان»

پیشوای بزرگ اسماعیلیان شام در عصر صلیبی

دکتر عبدالله نصری *

جنبش اسماعیلیه پویاترین و قوی‌ترین جنبش شیعی در جهان اسلام در قرون میانه بوده است و هنوز هم با رهبری امام وقت خود آقاخان به طور فعال سازماندهی می‌شود. از زمان خلافت فاطمی در آفریقای شمالی و مصر و امامت نزاری در الموت، اسماعیلیان چالش سیاسی و معنوی بی‌سابقه‌ای را با مذهب تسنن و اقتدار و نفوذ حاکمان سلجوقی و خفای عباسی بروز دادند. بخشی از اسماعیلیان نزاری نیز به رهبری شیخ الجبل در شام و در تکاپو با صلیبیون و سلسله‌های زنگی و ایوبی دعوت اسماعیلی را تداوم بخشیدند. مقاله حاضر به بررسی زندگی بزرگ‌ترین و شجاع‌ترین رهبر اسماعیلی شام در قرن ششم هجری - سیزدهم میلادی - به نام راشدالدین سنان اختصاص دارد.

واژه‌های کلیدی: اسماعیلیان، نزاریان شام، جنگ‌های صلیبی، صلاح‌الدین

ایوبی، راشدالدین سنان، الموت.

ابوالحسن راشدالدین سنان بن محمد در سال ۵۲۸ هـ در یکی از روستاهای بصره و از پدر و مادری امامی مذهب زاده شده. در همان جا به کیش اسماعیلی در آمد و رهسپار الموت گشت و مشمول عنایت محمد فرزند کیا بزرگ امید قرار گرفت.^(۱)

کمال الدین بن عدیم حلبی تاریخ نگار شامی معاصر سنان و نیز ابوفراس منیقی که شرح حال رهبر نزاریان شام را به رشته تحریر در آورده، با تفاوت‌هایی، چگونگی تغییر آیین و مسلک سنان و ورود به الموت و سپس شام را از زبان خود وی چنین نقل می‌کنند: «من در بصره بزرگ شده‌ام. پدرم از معارف شهر بود. در آن جا بود که این عقیده در من رخنه کرد. آن گاه بین من و برادرانم اتفاقی افتاد که مرا مجبور به ترک آنان کرد. بدون زاد و راحله و یا مرکب عزم سفر کردم. راه را در پیش گرفتم و رفتم تا به الموت رسیدم و بدان داخل شدم. حکمران آن کیا محمد بود و او دو پسر به نام‌های حسن و حسین داشت. او مرا با فرزندان خود به مدرسه فرستاد و در خوراک و پوشاک و مدرسه و پرورش و همه آن چیزهایی که کودک نیازمند آن است با من چنان رفتار نمود که با پسران خویش رفتار می‌کرد. من در الموت ماندم تا آن که کیامحمد درگذشت و پسرش حسن جانشین او گشت. حسن به من فرمان داد که به شام بروم و من هم چنان که از بصره به الموت عزیمت کرده بودم، از الموت عازم شام شدم. حسن به من نامه و فرمان‌هایی داده بود. چون وارد موصل شدم در مسجد نجاران توقف کردم و شب را در آن جا گذرانیدم و سپس به راه خویش ادامه دادم و دیگر در هیچ شهری توقف نکردم تا به رقه رسیدم. برای یکی از رفیقان آن جا نامه‌ای داشتم. نامه را بدو دادم و او برای من توشه راه فراهم ساخت و اسبی تا حلب کرایه کرد. در آن جا رفیقی دیگر را ملاقات کردم و نامه‌ای هم بدو دادم. او نیز

برایم مرکبی کرایه کرد و مرا به کهف فرستاد. حسن به من فرمان داده بود که در این قلعه بمانم و من در آن جا ماندم تا شیخ ابومحمد رئیس دعوت در کوهستان در گذشت. خواجه علی بن مسعود، بدون فرمان الموت، ولی با موافقت عده‌ای از رفیقان، به جای او نشست. آن‌گاه رئیس ابومنصور که از بستگان شیخ ابومحمد بود با رئیس فهد توطئه کردند و کس فرستادند تا خواجه علی بن مسعود را در هنگامی که از حمام بیرون می‌آمد با کارد زد. پیشوایی در میان آن‌ها به صورت مشورتی باقی ماند و قاتلان دستگیر و زندانی شدند. آن‌گاه فرمان از الموت در رسید که قاتل را به سیاست رسانند و رئیس فهد را آزاد سازند. همراه این فرمان پیام و حکمی نیز بود که می‌بایست بر رفیقان خوانده شود»^(۲).

در همین ایام بود که حسن دوم جانشین محمد بن کیا بزرگ، بر بلندی‌های الموت ظاهر شد. با ظهور حسن دوم که به تعبیر جوینی «به هر وقت رسوم شرعی و قواعد اسلامی را که از عهد حسن صباح التزام آن نمودی، مسخ و فسخ جایز می‌داشت»،^(۳) قیامت اعلام شد؛ «اکنون قیامت فرارسید و امروز دیگر روز حساب است نه عمل، و لذا اگر کسی در روز قیامت، حکم شریعت به کار دارد و بر عبادات و رسوم مواظبت نماید، نکال و قتل و رجم و تعذیب بر او واجب‌تر باشد»^(۴).

به قول هاجسن، وی در یکی از روزهای ماه رمضان، در سالگرد شهادت علی ع مردم را از اطراف و اکناف به مجمعی که از آن زمان به بعد، عید قیامت نامیده شد فرا خواند.^(۵) هاجسن در ادامه از زبان رشیدالدین فضل‌الله می‌نویسد: «در هفدهم رمضان سنهٔ تسع و خمسين و خمسمائه بفرمود تا اهالی ولایات خود را در آن روزها به الموت استحضر کردند، در میدان مصلا مجتمع شدند و چهار رایت بزرگ از چهار لون سپید و سرخ و زرد و سبز که آن کار را مرتب کرده بودند، بر چهار رکن منبر

نسب کردند و خداوند علی ذکره‌السلام، جامه سفید پوشید و عمامه سفید، نزدیک نصف‌النهار از قلعه برون آمد و از دست راست منبر درآمد و به آهنگی هر چه تمام‌تر بر سر منبر شد و سه بار سلام کرد؛ اول بر دیلمیان که [مرکز جمع بودند] و دیگر به خراسانیان، یا قهستانیان [بر دست راست]، دیگر به عراقیان [بر دست چپ]، و لحظه‌هایی بر سر پای بنشست و باز برخاست و شمشیر حمایل کرده به آواز بلند گفت: الا ای اهل العالمین از جن و انس و ملائکه! او بر منبر رفت و آن‌گاه خطبه‌ای به لغت عربی ایراد کرد چنان‌که حاضران دقت آوردند، به این اسم که سخن امام است. و یکی [فقیه را محمد بستی] که بر عربیت آگاه بود بر پایه منبر نصب کرده بود تا ترجمه آن الفاظ به پارسی با حاضران می‌گفت و تقریر می‌کرد. و مضمون خطبه بر این منہاج که حسن بن محمد بزرگ امید خلیفه و داعی و حجت ماست، باید که شیعه ما در امور دینی و دنیوی مطیع و متابع او باشند و حکم او محکم دانند و قول او قول ما شناسند و بدانند که مولانا ایشان را شفیع شد و شما را به خدا رسانید و از این نمط فصلی مشبع بر خواند و بعد از انشاد و ایراد، از منبر فرود آمد و دو رکعت نماز عید بگزارد و خوان بنهاد و قوم را بنشانند تا افطار کردند و اظهار رب و نشاط بر رسم اعیاد، و گفت امروز عید است [یعنی عید پایان روزه، که در پایان ماه رمضان است] و از آن‌گاه باز، ملاحظه هفدهم رمضان را عید قیام خواندندی، در آن روز به راح و راحت و انواع و شمع نمودند و به لهو و تماشا تظاهر کردند^(۶).

هاجسن ادامه می‌دهد: «هفتاد روز بعد، در مؤمن آباد قهستان، انجمن دیگری تشکیل گردید. منبر را به همان سیاق ترتیب دادند و بر آن جا، خطبه و سجد و فصل که حسن فرستاده بود برخواندند. در این خطبه حسن اظهار نموده بود که همان طور که پیش از این، مستنصر خلیفه خدا بر روی زمین بود و حسن صباح خلیفه او، اینک

من که حسنم می‌گویم: خلیفه‌ی خدای بر روی زمین منم، خلیفه‌ی من این رئیس مظفر است و باید که فرمان او برند و کلام او کلام ما دانند و آن چه او گوید دین و حق دانند. در این مراسم، حسن سه بدعت انقلابی وضع کرد و از آن لحظه باز، این هر سه، به درجات گوناگون مورد قبول اسماعیلیان نقاط مختلف قرار گرفت. نخست آن که: تنها به مقام داعی بسنده نکرد، بلکه خویشتن را خلیفه و فرمانروای منصوب از جانب خداوند اعلام کرد. دو دیگر آن که: به دوران فرمانروایی شریعت خاتمه داد. سه دیگر آن که! صلاهی قیامت در داد و فرارسیدن پایان جهان را اعلام داشت. هر یک از این اقدامات، جز واپسین آن‌ها، دل و جرأت فراوان می‌خواست. اقدام وی برای آن که به عنوان خلیفه، در جامعه‌ای که خلیفه اگر مرتبه‌ی امامت هم داشت می‌بایست از اعقاب و ذریه‌ی علی بن ابی طالب علیه السلام باشد، پذیرفته آید، امری محصل بود. در عوض اقدام دوم او، یعنی پایان دادن به قدرت قانون و برداشتن قاعده‌ی شرح از دوش مردم، نه تنها از لحاظ دنیای اسلام که شریعت اساس اخلاق جامعه بود. بلکه از لحاظ خود اسماعیلیان هم که تقوا و ورع قاعده‌ی کلی اجتماعی آنان بود، امری دور رس و صعب‌المنال بود. و بالاخره، تأکید ورزید که پایان جهان نه تنها نزدیک است بلکه عملاً فرا رسیده است و آنان که از صمیم دل به ندای او جواب مثبت داده‌اند، برای همیشه به زندگی انگیخته شده و آنان که گوش دل خود را به ندای او فراداشته‌اند، اکنون به داوری فراخوانده می‌شوند و به درکات عدم سرنگون خواهند گردید. با این سه بدعت، حسن یا مورد ستایش مردم قرار می‌گرفت یا آلت استهزای آنان می‌شد؛ و به راستی، مورد ستایش قرار گرفت. معمولی‌ترین نام وی، که صورت دعا و محمدتی عالی داشت علی ذکره‌السلام بود.^(۷)

به این ترتیب، «نظریه قیامت» جایگزین «عقیده تعلیم» شد. راشدالدین سنان رهبر نزاریان شام نیز دور قیامت را اعلام کرد. اما جلال‌الدین حسن نو مسلمان که بدعت حسن دوم را لغو کرد و خود را به اجرای شریعت ملزم داشت و به تعبیر ابوالقاسم کاشانی «شیعه خود را از الحاد، توبیخ و منع مبذول داشت و بر التزام ایمان و اسلام ساعی و راغب»،^(۸) فضای جدیدی را در نگرش سایر مسلمانان به اسماعیلیان پدید آورد. البته برخی مانند هامر پورگشتال خاورشناس اتریشی معتقدند که اظهار شریعت‌گرایی حسن نو مسلمان از روی اخلاص نبوده بلکه سیاستی برای تجدید حیات دوباره فرقه بوده است.

هامر معتقد است: «بنابراین، احتمال قطع و یقین دارد که روی برگرداندن حسن از کیش اسماعیلی و نومسلمانی او که در همه جا با سر و صدای زیاد تلقی شد و روی بر تافتن وی از الحاد چیزی نبود جز ریا و سالوس و یک نقشه ژرف و حساب شده برای استقرار مجدد عقاید فرقه اسماعیلی، که در نتیجه انتشار بی پروای آن‌ها اسماعیلیان مورد لعن علمای دین و تکفیر سلاطین قرار گرفته بودند و کسب عنوان شهریاری به عوض منصب خداوندگاری. ژروئیت‌ها هم چون پارلمان آنان را به اخراج بلد تهدید کرد و حکم اضمحلال آن‌ها از دربار واتیکان صادر شد، وقتی که از همه طرف صدای مجالس و کشورها علیه اصول و سیاست اخلاقی آن‌ها بلند شد، عقاید خود را در مورد مشروع بودن انقلاب و شاه‌کشی که بعضی از صاحب نظرانشان از روی بی‌خبری و بی‌احتیاطی بدان اشاره کرده بودند، انکار کردند و علناً اصولی را که باز مخفیانه به عنوان قوانین واقعی فرقه خود بدان عمل می‌کردند، مردود شمردند».^(۹)

راشدالدین پس از همراهی با «الموت» در اعلان قیامت و استقرار در شام، شروع

به تحکیم مواضع و موقعیت نزاریان کرد و قلاع اسماعیلیه را بازسازی نموده و بر تعداد آن‌ها افزود^(۱۰) و بر حفظ کیان نزاری در شام در مقابله با دشمنان سه گانه صلیبی، ایوبی و زنگی تدبیر جدید اندیشید. او ابتدا سفیری به نزد «آموری» پادشاه صلیبی بیت المقدس فرستاد و از او تقاضا کرد مالیات‌هایی که از طرف شهسواران پرستشگاه به نزاریان تحمیل شده را عفو کند و در عوض، نزاریان همراهی با صلیبی‌ها را علیه نورالدین زنگی تضمین کنند.^(۱۱) آموری این پیشنهاد را پذیرفت و قول داد در سفر هیأت صلیبی به نزد «سنان» یا «شیخ الجبل» این تقاضا را محقق سازد. سفیران سنان که در بازگشت از بیت المقدس به سمت شمال شام در حرکت بودند، در نزدیکی طرابلس از سوی شهسواران پرستشگاه که اولاً ادعای فرمان‌پذیری صرف از پاپ را داشتند و ثانیاً با وعده لغو خراج نزاریان مخالف بودند مورد حمله قرار گرفته و همگی توسط یکی از شهسواران به نام والتر منیلی (منیلی)^(۱۲) کشته شدند.^(۱۳) البته «آموری» برای حفظ رابطه دوستانه با نزاریان، شهسواران پرستشگاه را تنبیه کرد و «به مرشد فرقه فرمان داد تا مرد خطا کار را تسلیم کند، ولی اوزیر بارنرفت و بهانه آورد که او را جز به پیشگاه پاپ نزد هیچ کس نخواهد فرستاد تا همو درباره‌اش داوری کند؛ زیرا جز شخص پاپ دیگری اختیاردار فرقه او نبود. ولی آموری خشمناک‌تر از آن بود که به اساسنامه فرقه واقعی گذارد. لذا با جمعی از سربازان خود عازم صیدا اقامتگاه مرشد و اصحاب وی شد و به قهر به میانشان رفت و والتر را ربود و در صورتی که زندان افکند. اسماعیلیان که از اجرای عدالت اطمینان یافته بودند پوزش شاه را پذیرفتند. در این بین، آموری تصمیم گرفت تا از رم انحلال فرقه را تقاضا کند».^(۱۴)

آن گونه که ویلیام صوری گزارش کرده، پس از این تنبیه، انحلال این گروه را از

پاپ رم تقاضا کرد.^(۱۵) البته با مرگ آموری در سال ۱۷۴/۵۷۰م، مذاکرات رهبر اسماعیلیان شام با آموری به نتیجه نرسید.

با مرگ نورالدین محمود زنگی در یازدهم و شوال ۱۷۴/۵۶۹م.^(۱۶) که کمی قبل از مرگ آموری پادشاه صلیبی واقع شد و صلاح‌الدین فرصت یکه‌تازی در صحنه جنگ صلیب را پیدا کرد، اسماعیلیان نیز نسبت به پادشاه ایوبی بیش‌تر اندیشه کردند.

صلاح‌الدین ایوبی و فرمانروای نزاری کوهستان

صلاح‌الدین ایوبی که با غلبه برفاطمیان مصر در سال ۱۷۱/۵۶۷م، دولت سنی مذهب خود را در قاهره بنیان‌گذاری نموده بود، برای تحقق آرزوهایش ناگزیر بود شام را ضمیمه مصر کند. او برادرش سیف‌الدین موسوم به ملک عادل را در مصر باقی گذاشت و خود در اوایل سال ۱۷۴/۵۷۰م. روانه شام شد. وی پس از دمشق متوجه دو شهر مهم مرکزی شام، حمص و حماه شد و آن دو را نیز تسخیر کرد.^(۱۷) در ادامه به سمت حلب رفت اما در آن جا متوقف شد؛ زیرا اسماعیل فرزند نورالدین زنگی با تدبیر وزیر مشاور اعظم خود «سعدالدین گمشتکین» از اسماعیلیان نزاری یاری خواست^(۱۸) و نزاریان نیز که صلاح‌الدین را به علت منقرض ساختن خلافت اسماعیلی مصر دشمن اصلی خود می‌دانستند در صدد از بین بردن او برآمدند.

نزاریان دو بار قصد ترور سلطان ایوبی کردند؛ یک بار در جمادی‌الثانی سال ۱۷۴/۵۷۰م و بار دیگر در ذی‌القعدة سال ۱۷۶/۵۷۱م. که هر دو بار ناکام ماندند.^(۱۹) «صلاح‌الدین ایوبی» به فکر انتقام افتاد و خواست پایگاه‌های

آن‌ها خصوصاً مصیاف را تصرف یا ویران کند،^(۲۰) اما با وساطت «شهاب‌الدین محمود حارفی» حکمران «حماة» و دایی صلاح‌الدین، روابط ایوبیان و اسماعیلیان رو به بهبودی نهاد.

درباره علت مصالحه صلاح‌الدین ایوبی با راشدالدین سنان رهبر اسماعیلیان نزاری شام داستان‌های زیادی نقل شده است. این حکایات مبالغه‌آمیز که ظاهراً از زندگی نامه سنان به قلم ابوفراس منیقی و به نام «مناقب المولی راشدالدین سنان» گرفته شده بیانگر شخصیت شبه افسانه‌ای او و ترس صلاح‌الدین ایوبی از وی می‌باشد. از مورخان معاصر عرب، «قدری قلعه‌چی»^(۲۱) و از تاریخ‌نگاران اروپایی، «برناردلویس»^(۲۲) این حکایات را نقل کرده‌اند. وقتی صلاح‌الدین نامه‌ای به سنان نوشت، رئیس اسماعیلیان پاسخ داد: «نامه‌تو را از سر تا پای خواندیم و از تهدیدهای زبانی و عملی تو آگاه گشتیم و قسم به خداوند که این شگفت‌آور است که وزوز مگسی، فیلی را بستوه آورد و یا گزش پشه‌ای سنگی را آزار رساند. دیگران پیش از تو از این سخنان بسیار گفتند و ما آن‌ها را نابود ساختیم و کسی نتوانست یاریشان کند. آیا تو حق را نیست خواهی کرد و باطل را یاری خواهی نمود؟» «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون». این‌ها امیدهای باطل و خیال‌های واهی‌اند، زیرا اعراض نمی‌توانند جواهر را نابود سازند؛ هم‌چنان که نفس و روح را بیماری مضمحل نمی‌سازد. اما اگر به ظاهر که به وسیله حواس درک می‌شود بازگردیم و باطن را که به وسیله عقل ادراک می‌گردد به کنارگذاریم بهترین مثال را در پیغمبر خدا می‌یابیم که فرمود «هیچ پیامبری رنجی را که من برده‌ام نبرده است». تو می‌دانی که بر سر اولاد و خاندان و عشیره او چه آمد؛ اما وضع تغییر نکرده و نهضت اسلام شکست نیافته است. سپاس خدای را در آغاز و انجام؛ ما ستم

کشیده‌ایم و ستمگر نیستیم؛ محرومیم و محروم کننده نیستیم؛ چون «جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً». تو از جنبه خارجی کار ما آگاه و صفت مردان ما را می‌شناسی و می‌دانی آن‌ها چه کارهایی را می‌توانند در یک لحظه انجام دهند و چگونه مرگ را به آغوش باز می‌جویند؛ «قل فتمنوا الموت ان كنتم صادقين». یک ضرب‌المثل عامیانه می‌گوید: «آیا بط را از طوفان بیم می‌دهی». آمادهٔ بلا باش و جامعه برای مقابله با مصیبت در برکن، زیرا من تو را در میان یارانت شکست می‌دهم و از تو در خانه‌ات انتقام می‌ستانم، و تو چون کسی خواهی بود که نابودی خود را در خود دارد؛ «ماذلك على الله بعزیز». وقتی که این نامهٔ ما را می‌خوانی از ما بر احتیاط باش و در کارهایت جانب اعتدال را رعایت کن و ابتدای سوره «نحل» و انتهای سوره «ص» را بخوان».^(۲۳)

لویس ادامه می‌دهد: حیرت‌انگیزتر از این، داستانی است که کمال‌الدین از زبان برادرش نقل می‌کند: «برادرم، که خدای بر او رحمت کند، به من گفت که سنان رسولی به نزد صلاح‌الدین که خدایش رحمت کند، فرستاد و به وی فرمان داد که پیغام را فقط در خلوت با صلاح‌الدین در میان‌گذارد. صلاح‌الدین دستور داد تا وی را جست‌وجو کنند و چون چیز خطرناکی با او ندیدند صلاح‌الدین مجلس را خلوت کرد و جز چند نفر با او نماند و از رسول خواست تا پیام خود را بگوید؛ اما رسول گفت خداوند من به من فرمان داده است که پیغام او را فقط در خلوت با تو بگویم صلاح‌الدین فرمان داد که همه جز دو نفر از مملوکان بیرون رفتند. آن‌گاه گفتند کنون پیغام خود بگوی. رسول گفت: به من گفته‌اند که پیام را جز در خلوت نگذارم صلاح‌الدین گفت این دو نفر مرا ترک نمی‌گویند، خواهی پیامت را بازگویی و خواهی بازگردد. رسول گفت: چرا این دو تن را چون بقیه بیرون نمی‌فرستی؟ صلاح‌الدین

گفت: من آن‌ها را چون پسران خود می‌دانم و من و آن‌ها از یکدیگر جدایی نداریم. آن‌گاه رسول رو به دو نفر مملوک کرد و گفت: اگر من به نام خداوندگار خود به شما فرمان دهم که این سلطان را بکشید آیا خواهید کشت؟ آنان پاسخ دادند: بلی و شمشیرهای خود را از نیام برکشیدند و گفتند: فرمان ده تا به جای آوریم. صلاح‌الدین، که خدایش رحمت‌کناد، متحیر ماند و رسول حضرت سلطان را ترک کرد و آن دو مملوک را با خود برد و از آن زمان به بعد صلاح‌الدین، که خدایش رحمت‌کناد، متمایل به صلح با سنان شد و با وی روابط دوستانه برقرار ساخت. و
الله اعلم. (۲۴)

برخلاف روابط حسنه ایوبیان و اسماعیلیان، اتابکان زنگی که هنوز بر حلب مسلط بودند با اسماعیلیان روابط خصمانه‌ای داشتند. اسماعیل زنگی در سال ۵۷۵هـ/۱۱۷۹م. روستای حجیره نزدیک حلب را که از پایگاه‌های نزاریان بود اشغال کرد و «سنان» که خواستار عقب‌نشینی اتابک زنگی از روستا شده و جوابی نشنیده بود به شهر حلب حمله کرد و بازار آن را به آتش کشید. (۲۵) حدود دو سال پیش از این نیز «شهاب‌الدین ابوصالح بن عجمی» وزیر اسماعیل زنگی را ترور کرده بود. (۲۶) روابط اسماعیلیان با صلیبی‌ها نیز به ظاهر خصمانه بود. در ماه‌های آخر عمر سنان، کنراد دومونفراکه به تازگی منصب پادشاهی اورشلیم را عهده دار شده بود به دست دو تن از فدائیان اسماعیلی در شهر صور کشته شد. (۲۷) تاریخ‌نگاران معاصر اروپایی علت این ترور را غارت محموله یک کشتی متعلق به «سنان» و به دریا انداختن مردان کشتی توسط کنراد می‌دانند. (۲۸)

ابن اثیر علت ترور کنراد را این‌گونه بیان می‌کند:

«وکان سبب قتله أن صلاح‌الدین راسل مقدّم الإسماعیلیّه، وهو سنان، و بذل له

آن يرسل من يقتل ملك إنكلتار، وإن قتل المرکيس فله عشرة آلاف دينار، فلم يمكنهم قتل ملك إنكلتار، ولم يرَ سنان مصلحة لهم لئلا يخلو وجه صلاح الدين من الفرنج و يتفرغ لهم، شره في أخذ المال، فعدل إلى قتل المرکيس، فأرسل رجلين في ذي الرهبان، واتصلا بصحاب صيدا و ابن بارزان، صاحب الرملة، وكانا مع المرکيس بصور، فأقاما معهما ستة أشهر يُظهرا العبادة، فأنس بهما المرکيس، و وثق بهما، فلما كان بعد التاريخ عمل الأسقف بصور دعوة للمرکيس، فحضرها و أكل طعامه و شرب مُدامه و خرج من عنده، فوثب عليه الباطنيان المذكوران، فجرحاه جراحاً وثيقة، و هرب أحدهما و دخل كنيسة يختفي فيها، فاتفق أن المرکيس حُمل إليها ليشد جراحه، فوثب عليه ذلك الباطني فقتله، قُتل الباطنيان بعده».^(۲۹)

عمادالدين كاتب اصفهاني تاريخ نگار دربار صلاح الدين نيز در كتاب «الفتح القسي في فتح القدس» چنین گفته است «کنراد را اسقف صور برای مهمانی دعوت کرده بود. او هم بی آن که نگران شود که دیگر هرگز فردا را نخواهد دید در آن مهمانی شرکت کرد. پس از آن که در آن جا حسابی خورد و نوشید خیلی خوش و سرحال از خانه میزبان رفت و سرگرم سوار شدن بر اسبش بود که دو تن با ضربه چاقو به او حمله ور شدند و او را بی هوش و بی جان بر روی زمین رها کردند. یکی از مهاجمان پس از کشتن این موجود حقیر به کلیسایی در آن نزدیکی رفت. مارکی که هنوز نفس می کشید خواهش کرد که او را به کلیسا ببرند، اما قاتل باز هم به او حمله برد و چندان او را زد تا تبدیل به یک توده خون آلود شد. وقتی که آن دو قاتل را گرفتند، گفتند از این که اسلحه دست خدا بوده اند به خود می بالند. آنان گفتند از «فدائیان» اسماعیلی هستند. از آنان پرسیده شد که چه کسی شما را برای ارتکاب این جنایت به کارگرفته است. آنان نام پادشاه انگلیسی را بردند. آنان را پیش از آن که بمیرند به

شدت شکنجه دادند».^(۳۰)

اگر گزارش استیفن رانسیمان درباره عذرخواهی اسماعیلیان از جانشین کنراد درست باشد باید پذیرفت که تنها علت ترور پادشاه اورشلیم ضرورت تثبیت و تحکیم موقعیت در شام بوده است. رانسیمان چنین آورده است: «هانری چون عزم شمال کرد، فرستادگان اسماعیلی به حضورش آمدند. پیر کوهستان، یعنی شیخ سنان، اخیراً در گذشته بود و جانشین او مایل به تجدید عهد مودتی بود که سابقاً میان این فرقه و فرنگان حکم فرما بود. وی به خاطر قتل کنراد پوزش خواست و هانری بخشایش گناه ایشان را آسان دید. پیشوا هانری را به قرارگاه خود کهف دعوت کرد و آن جا بر فراز کوهسار ناهموار نُصَیْرَی، هانری را بی دریغ پذیرایی کردند و مریدان بر سر اجرای فرمان پیر، آن قدر نمونه نشان دادند تا خود به تمنا درخواست که بس کنند هانری سرانجام گرانبار از هدایای بی دریغ اسماعیلیان قلعه‌شان را ترک گفت، در حالی که دوستانه وعده‌اش داده بودند از دشمنان خویش هر آن کس را که نام برد، بی تأمل خواهند کشت».^(۳۱)

دکتر ناصح احمد میرزا در رساله دکتری خود با نام «اسماعیلیان شام در دوره جنگ‌های صلیبی» تحقیقی خواندنی از شخصیت سنان، مناسبات او با نزاریان الموت و نیز روابط او با صلاح‌الدین ایوبی ارائه می‌دهد که خلاصه آن عیناً نقل می‌شود:^(۳۲)

«به نظر می‌رسد درباره تاریخ تولد سنان و مسأله انتصاب او به عنوان نماینده الموت در سوریه قبل یا بعد از ورودش به سوریه اطلاعات خاصی در دست نباشد. اگر چه خوشبختانه تعدادی از نسخ خطی اسماعیلیان سوریه اخیراً روشن کرده است که سن سنان در زمان مرگش حدود ۵۸ یا ۶۰ سال و تولدش در سال

۱۳۵/۵۳۰م. یا ۱۳۳/۵۲۸م. بوده که احتمالاً تاریخ اخیر صحیح است. اطلاعات اندکی درباره محل تولد سنان و خانواده‌اش در دست است. جغرافی دان معروف، یاقوت حموی، بیان می‌کند که او از بومیان عقرالسندون، دهکده‌ای بین واسط و بصره که اکثراً فرقه‌های شیعه در آن جا ساکن بودند، می‌باشد، مطالب و نوشته‌های منابع غیر اسماعیلی درباره محیطی که سنان سال‌های اولیه زندگی را در آن جا گذرانده مشخص می‌کند که والدینش شیعه دوازده امامی بودند. منابع اسماعیلیه سوریه اظهار می‌دارند که سنان تا زمان انتصابش به عنوان نماینده امام الموت در سوریه مسؤول دعوت اسماعیلیان در عراق بوده است. بعضی از این منابع نوشته‌اند که او وابستگی خانوادگی با امامان اسماعیلیه داشته است. در حالی که دیگران فراتر رفته و اظهار می‌دارند که او خود امام واقعی بوده است.

سنان خود گفته است قبل از اولین انتصابش به عنوان داعی منطقه بصره، یک دوره الهیات و فلسفه اسماعیلی در مدرسه حسن بن محمد بن علی در الموت، گذرانده است.

نمی‌توان به آن چه سنان در کنار مطالعه اصول (دکترین) اسماعیلیه در الموت انجام داده و آن چه واقعاً در آن زمان در مرکز آن قلعه بزرگ اسماعیلیه اتفاق افتاده بود پی‌برد. تنها چیزی که قطعی است این است که در طی اقامتش در الموت با حسن دوم (علی ذکره السلام) دیدار کرد و بعداً وی او را برای جانشینی داعی ابومحمد به سوریه فرستاد.

سنان حدود سال ۱۵۵۶/۱۶۰م. به سوریه منتقل شد. کمال‌الدین توصیف جالبی از مراحل مختلف سفر سنان به سوریه نموده است. گزارش شده است که

سنان از طریق موصل در شمال عراق ورقه در مرز بین سوریه و عراق به حلب که در آن وقت تحت فرمانروایی نورالدین محمود بن زنگی بوده رسیده است. حلب در آن زمان هنوز در دسترس داعیان اسماعیلی که در گذشته اغلب به هیأت تاجر به آن شهر می آمدند نبود. سنان هیچ مشکلی در برخورد هایش در پایتخت زنگیان نداشت و اگر سال ۵۵۸/۱۶۲ م. تاریخ ورود او به سوریه بوده باشد، در زمانی که نورالدین در شهر در حال جنگ علیه صلیبی ها بوده، به حلب آمده است و ممکن است سنان مدتی برای آشنایی با امور اسماعیلیه در شمال سوریه مانده باشد، تا این که دستور تازه ای از الموت به او رسیده که به سوی پایگاه های اسماعیلیه در سوریه مرکزی حرکت کند.

ابوفراس نصرین جوشن، از ساکنان المنیقه، در گزارش سال ۷۲۴/۱۳۲۴ م. اظهار می دارد که سنان به مصیاف رسیده و بدون این که هویت واقعی خود را آشکار سازد مدتی آن جا ماند و بعد از آن جا به دهکده ای نزدیک الکهف، دژی که اقامتگاه داعی الدعاء اسماعیلیه ابو محمد بود، رفت. طبق اظهارات ابوفراس، سنان می بایستی هفت سال منتظر مانده باشد؛ درست تا زمانی که ابو محمد در بستر مرگ بود. سنان مدارکش را نزد او به عنوان رهبر جدید فرستاد. اگر علت ورود سنان به مصیاف و حوادث و وقایعی که پیش از به عهده گرفتن نهایی رهبری او درست باشد این احتمال وجود دارد که سنان توسط پدر حسن دوم (علی ذکره السلام) به سوریه فرستاده شده و بعداً پسرش عنوان داعی را برای او تأیید و تنفیذ نموده است. این قبول مسؤولیت باعث شد که سنان پیش از سال ۵۵۸/۱۶۱ م. به سوریه برسد. هیچ مدرکی در دست نیست که نشان دهد امامان الموت تا چه مقدار قدرتشان را اعمال می کردند. ما این احتمال را ترجیح می دهیم که سنان بعد از جانشینی

حسن دوم در سال ۱۶۲/۵۵۵۸ م. منصوب شده است. شاید ابوفراس در بیان این مطلب که سنان قبل از این که به طور علنی مأموریت واقعی خود را آشکار کند هفت سال در سوریه اقامت داشته، مرتکب یک خطای ریاضی شده است و این امر که او از ملاقات‌هایش با گروه‌های اسماعیلیه به ابومحمد اطلاع نداده است شک برانگیز است. آیا او منتظر پیشرفت‌های بعدی در الموت بود، یا این که مطالعاتی مقدماتی در مورد موقعیتش در سوریه را انجام می‌داده است؟

به هر حال، این احتمال به نظر می‌رسد که سنان در سال ۱۶۲/۵۵۵۸ م. به سوریه رسیده و بعد از بررسی‌های مقدماتی، در سال ۱۶۴/۵۵۶۰ م. جانشینی ابومحمد را به عهده گرفته است. مرگ ابومحمد پایان زندگی رهبری که نام و فعالیت‌هایش در تاریخ اسماعیلیه سوریه مبهم باقی مانده است را به خاطر می‌آورد. احتمالاً او سهم مهمی در محکم کردن موقعیتشان در حلب و جبل‌السماق داشته است. بعد از قتل عام اسماعیلیه دمشق در سال ۱۲۹/۵۵۲۳ م، اسماعیلیان یک سوم از افراد خود را روانه سوریه مرکزی کردند. ظاهراً در منابع فقط نام‌های داعیان اسماعیلیان در رده‌های پایین‌تر ذکر شده است؛ در حالی که به نظر می‌رسد ابومحمد در پشت صحنه حوادث پنهان است.

در طی آخرین دهه رهبری ابومحمد، ضعف و ناتوانی، عدم سازماندهی و تفرقه در بین جماعت اسماعیلیه سوریه نمایان شد. بسیاری از اسماعیلیان نه تنها برای تقویت دعوتشان، بلکه برای امرار معاش، به شهرهای مجاور حماة، حمص و حلب مهاجرت کردند. خاک منطقه اسماعیلیان حاصل خیز نبود و آن‌ها اکثراً در چراگاه‌ها زندگی می‌کردند. این وضعیت با قتل ریموند دوم کنت طرابلس، در حدود سال ۱۵۱/۵۵۴۶ م. بدتر شد؛ زیرا سواران پرستشگاه آن‌ها را به پرداخت خراج مجبور

نمودند. عامل دیگری که باعث تضعیف دعوت اسماعیلیه شد، مشاجرات و اختلافات شخصی میان اسماعیلیان بود که بر مشکلات می افزود. بعد از قبول رهبری سنان و تلاش‌های او برای تحکیم موقعیت اسماعیلیان و حل مشکلات متعدد داخلی، اتفاقات مهمی به وقوع پیوست. هدف اصلی سیاست خارجی سنان دفاع از قلمرو و حاکمیت اسماعیلیه، مسلمانان سنی و همسایگان صلیبی بود. مسأله دیگری که نیاز به تأمل دارد روابط سنان با الموت، به خصوص بعد از اعلام قیام توسط حسن دوم در سال ۵۶۰هـ/۱۱۶۴م. می باشد.

سنان بعد از کسب مقام رهبری، با مشکلات بسیاری روبه‌رو شد. جلب حمایت مردم در سال‌های اولیه چندان آسان نبود. شیخ‌العراق دیروز که زاهدانه و با عبادت و ریاضت زندگی می‌کرد، اکنون مجبور بود در مورد نیازهای واقعی مردم بیندیشد و آن‌ها را از این که به راحتی طعمه دشمنانشان بشوند نجات دهد. وی برای رویارویی با خطرات بیرونی، شروع به سازماندهی مجدد افراد خود نمود. او به خطر شخصیت قدرتمند و هوش سرشارش قادر بود اختلاف و نفاق داخلی را که وحدت اسماعیلیه را به خطر انداخته بود برطرف سازد.

سنان تقریباً در تمامی این اهداف و در ایجاد امنیت برای موقعیت خویش موفق بود. او در جمع‌آوری اطلاعات محرمانه از دربار شاهان و شاهزادگان، فدائیان ورزیده‌ای داشت و سیستم ارتباطی کاملی را سازماندهی کرده بود. استفاده کامل از کبوترها و پیام‌های رمزدار که با آن‌ها فرماندهان دژهای مختلف اسماعیلیه اطلاعات مربوط به طرح‌ها را از هرگونه تهدید احتمالی حفظ می‌کردند، از ویژگی‌های وی بود.

سنان هم‌چنین در کنار سازماندهی و آموزش گروه‌های مختلف فدائیان، دو قلعه

اسماعیلیه، یعنی رصافه در چهار مایلی جنوب مصیاف و الخوایی در چهار مایلی جنوب کُهف، که در حمله دشمنان یا در اثر بلایای طبیعی خراب شده بودند را مجدداً بنا کرد. او هم‌چنین به شمال نظر داشت و با تدبیر جنگی، به علیقه که در هشت مایلی شمال شرقی منطقه حمله‌ناپذیر و غیر قابل تسخیر المرقب و قصر معروف آن بود حمله کرد.

کلیه قلعه‌هایی را که او به تسخیر خود درآورد، از موقعیت استراتژیک بالایی برخوردار بودند؛ قلعه‌هایی چون مصیاف، الکُهف، قدموس و علیقه. مصیاف در حاشیه شمالی جبل بهراء قرار داشت که همانند پنجره‌ای گشوده در خدمت حاکمان مسلمان حماه و حمص بود. هم‌چنین، الکُهف، قلعه‌ای بود که سنان قادر بود از آن به طرطوس و دیگر قلعه‌های صلیبی دست پیدا کند. قلعه‌القدموس در غرب و علیقه نیز در شمال غرب قرار داشت.

روابط با الموت

با استفاده از مدارک موجود روشن می‌گردد که الموت هیچ نقش مهمی را نه در مسایل داخلی اسماعیلیان شام و نه در روابط با صلاح‌الدین و صلیبی‌ها، ایفا نکرده است.

منابع در مورد نقش الموت در روابط سنان با مسلمانان و صلیبی‌ها ساکت می‌باشند، اما نمی‌توان از این سکوت پی برد که جنبش جدایی طلبانه‌ای علیه الموت در میان اسماعیلیان سوریه وجود داشته است سکوت می‌توانست به گونه‌های متفاوت تفسیر شود. اولیای امور در الموت اطمینان کامل به توانایی سنان در اداره مور اسماعیلیان سوریه داشتند و در نتیجه، نیاز به هیچ دخالتی نمی‌دیدند.

این دلیل نیز ممکن است ساده لوحانه باشد که وقایع نگاران اطلاعات نداشتند؛ چون حفظ اسرار، قاعده اصلی اسماعیلیان بود.

اما مسأله ای که وقایع نگاران و هم چنین شاگردان اسماعیلیه با آن مواجه هستند، روابط سیاسی سنان با الموت نیست، بلکه موقعیت مذهبی او بین پیروان شامی خود می باشد. در مناقب ابوفراس با این که تعریف و تمجید زیادی از سنان به خاطر دلیری و قدرت تله پاتی و دانش او شده است، اما، این نتیجه را به دست نمی دهد که شامیان، سنان را امام می دانستند در واقع، ابوفراس به او عنوان نماینده (نایب) امام الموت می دهد.

این نکته را نیز نباید از نظر دور داشت که منابع اسماعیلیه در طی قرون چهارده و پانزده میلادی تألیف و گردآوری شده اند. اسماعیلیان شام تحت تأثیر نوشته های صوفیانه محی الدین بن عربی، جلال الدین رومی و دیگران بوده اند، اگر چه بعضی عقاید صوفیه توسط نویسندگان اسماعیلیه مورد انتقاد قرار گرفته است. ابوفراس در کتاب خود بیان می کند که باید صوفیان را به عنوان حکیمان و گیرندگان «نور» پیامبر شناخت. نکته دیگر که ممکن است بر این ابهام بیفزاید، موقعیت سنان به عنوان «مولی» بود که فقط به امامان داده نمی شد.

اخیراً تاریخ نویس اسماعیلیه، عارف تامر، چند مقاله در حمایت از این دیدگاه که پیروان سنان به عنوان یک امام به او نظر داشتند و معتقد بودند او هفتمین امام از سلسله امامان بوده به چاپ رسانده است.

شاعری به نام مزید حلی اسدی که معتقد است دوست ملک الشعرا سنان بوده در کلمات قصار خود سنان را با عناوینی که معمولاً مختص امامان بود خطاب کرده است. عارف تامر می نویسد: سنان یکی از امامانی بود که در سوریه زندگی می کرد و

مصیاف را به عنوان «خانه دارالهجرة» برگزید. وی ادامه می دهد: «سنان گفت که او ردای امامت را از حسن دریافت کرده است و آن را به حسن واگذار خواهد کرد». طبق گفته عارف تامر، جانشین سنان در دوره امامت، حسن سوم بوده است؛ (جلال الدین حسن نومسلمان). منابع غیر اسماعیلیه در این مورد که آیا سنان امام بوده یا نه؛ مطلبی بیان نکرده اند. جهان گرد مسلمان اندلسی، ابن جبیر، می گوید: سنان همانند خداوند رفتار می کرده است. هم چنین، ابن خلکان، اسماعیلیان را «سنانی» می نامد. منابع دیگر عربی به او عنوان مُقدم (فرمانروا)، رئیس یا صاحب دعوت می دهند.

منابع عربی و غربی عموماً این عقیده را که اسماعیلیان سوریه به الموت وابسته ماندند را پرورش می دهند. طبق این نظریه، سنان نماینده الموت می باشد. تا زمان راشدالدین سنان، دعوت اسماعیلیه سوریه توسط داعیان محلی یعنی حاکم منجم، ابوطاهر، بهرام و ابومحمد انجام می شد. به نظر می رسد این داعیان کاملاً به الموت وابسته بوده اند.

سنان که از توانایی های زیادی برخوردار بود به عنوان سازمان دهنده و رهبر، حجت امام اسماعیلی بود که او را به رهبری اسماعیلیان سوریه فرستاد. او موفق شد سازمان دعوت سوریه را از حالت ضعیفی که گریبان گیر آن بود خارج سازد. سنان هم چنین داعیان و نیز تعداد زیادی از دوستان خود که قبلاً او را در ملاقات های مکرر در قلعه های اسماعیلیه همراهی می کردند مجبور به همکاری با خود نمود. سازمان دعوت سوریه با رهبری او دیگر فقط یک شاخه و شعبه نبود، بلکه به عنوان دعوتی مستقل تلقی می شد.

روابط سنان با صلاح‌الدین ایوبی

بعد از آزاد سازی ادسا یا رُها توسط عمادالدین زنگی در دسامبر ۱۱۴۴م، جنگ دوم صلیبی آغاز شد که با شکست کامل آن‌ها همراه بود. در مارس ۱۱۵۴م، نورالدین دمشق را تصرف کرد.

در مصر حکومت فاطمی به مرحله نهایی خود رسیده بود. خلیفه الفائز در سال ۱۱۶۰/۵۵۵۶م. مرد و در پی یک منازعه میان وزیران، شاور وزیر فاطمی، از نورالدین کمک خواست و او نیز شیرکوه را به مصر فرستاد. شیرکوه که عموی صلاح‌الدین بود، قدرت را به شاور برگرداند، اما شاور از پرداخت خراج تعیین شده امتناع ورزید و به صلیبی‌ها پناه برد. او توانسته بود سیاست دوگانه‌اش را با تردید و دو دلی ادامه دهد. در سال ۱۱۶۷/۵۵۶۳م. نورالدین برای بار دوم در امور مصر دخالت نمود و در این هنگام، مناطق قلمرو فاطمیان توسط شیرکوه مورد حمله و تاخت و تاز قرار گرفت.

روابط بین سنان و نورالدین به خاطر سوءظن و بدگمانی‌هایی که او از هم‌دستی اسماعیلیان سوریه با صلیبیون پیدا کرده بود و نیز به علت فعالیت‌های غیر دوستانه‌شان در حلب و تلاش‌های بی‌وقفه برای تصرف قلعه‌های بیش‌تر، تیره بود، ولی نورالدین رهبری هیچ عملیات تهاجمی بزرگی را علیه اسماعیلیان شام بر عهده نگرفت، هر چند گزارش‌هایی وجود دارد که نامه‌های تهدیدآمیزی بین او و سنان مبادله شده است و شایعاتی مبنی بر برنامه ریزی او در حمله به قلمرو اسماعیلیه به گوش رسیده است.

مرگ نورالدین و پادشاه بیت‌القدس، آموری اول، در سال ۱۱۷۴م، باعث شد که

صلاح‌الدین فرصت یابد تا با یک درخواست فوری از طرف فرمانده دمشق، در روز سه شنبه ۳۰ ربیع‌الثانی سال ۵۷۰هـ/۱۱۷۴م، با این ادعا که آمده است تا از پسر یازده ساله نورالدین و جانشین او ملک صالح در برابر تعرض‌های پسر عموهایش که در موصل حکومت می‌کردند حمایت کند، وارد دمشق شود.

دو تلاش بی‌نتیجه برای ترور صلاح‌الدین

صلاح‌الدین از دمشق به طرف حمص که آن را بدون قلعه‌اش تصرف کرده بود حرکت کرده و رهسپار حلب شد و برای اولین بار آن جا را محاصره نمود. در خلال این محاصره بود که سنان در جواب به درخواست نایب‌السلطنه حلب، سعدالدین گمشتکین، فدائیانش را برای کشتن صلاح‌الدین فرستاد. این تلاش که در جمادى‌الثانى سال ۵۶۰هـ / دسامبر-ژانویه ۱۱۷۴م. رخ داد، توسط امیری به نام خمارتکین خنثی شد.

دومین تلاش برای ترور او حدود یک سال بعد و در ۱۱ ذی‌القعدة ۵۷۱هـ/۲۲ مه ۱۱۷۶م. رخ داد، و آن زمان بود که صلاح‌الدین منطقه عزاز در شمال حلب را تصرف کرد. اما او به خاطر زرهی که بر تن داشت جان به در برد و با جراحات کمی که برداشته بود فرار کرد.

سؤالی که در این رابطه وجود دارد این است که انگیزه این دو تلاش در مورد صلاح‌الدین چه بوده است؟ آیا طبق گفته منابع عربی، انگیزه این بود که گمشتکین سنان را تحریک کند تا علیه صلاح‌الدین عمل نماید؟ به نظر نمی‌رسد سنان فقط به عنوان حامی حاکمان حلب عمل کرده باشد، و یا مطیع دستوراتشان بوده و با قبول رشوه از آنها هر عملی را انجام می‌داده است. بدرفتاری صلاح‌الدین نسبت به

خانواده فاطمی پس از انقراض آن‌ها در مصر، باعث خشم تمام اسماعیلیان نزاریه و مستعلویه شد. هم‌چنین صلاح‌الدین به یک مبارزه سیستماتیک دست زد که از نفوذ اسماعیلیه در مصر جلوگیری می‌کرد. او کتابخانه‌های غنی فاطمیان را از بین برد و نهادهای سنی مذهب را ایجاد نمود. به علاوه، با جاه‌طلبی آشکار، حکومت مصر - سوریه را تحت فرمانروایی خود بازآفرینی کرد. بدین ترتیب، افزایش قدرت یک حاکم ضد اسماعیلی در سوریه حتمی بود و این منشأ نگرانی اسماعیلیان سوریه بود.

نویسنده گمنام بیت‌الدعوة چنین بیان می‌دارد که سنان به سرعت، یکی از فدائیانش به نام حسن اکرمی العراقی را به مصر فرستاد و او در آن جا دشمنه‌ای را همراه با نامه تهدیدآمیزی نزدیک رختخواب صلاح‌الدین بر زمین گذاشت. برنارد لوپس اظهار می‌دارد که تلاش سنان در کشتن صلاح‌الدین به خاطر حمله و تجاوز علیه مسلمانان در سال ۱۱۷۴/۵۷۰م. بوده است طبق نظر سبطن جوزی، در آن سال یک فرقه سنی مذهب به نام نبویه مناطق «الباب» و «بُزعة» را غارت کرد و صلاح‌الدین از این اغتشاش به وجود آمده استفاده کرد و یک گروه مهاجم را برای حمله به دهکده‌های سرمین، معرة و جبل‌السماق فرستاد تا این مناطق را غارت کنند.

محاصره مصیاف

صلاح‌الدین بعد از تصرف عزاز در ۱۴ ذی‌الحجه ۵۷۱/۲۴ ژوئن ۱۱۷۶م. روانه مناطق اسماعیلیه شد و در مسیر خود در مصیاف نزدیک حلب، منزل کرد. احتمالاً محاصره مصیاف در محرم ۵۷۲/۱۱۷۶م. رخ داده است و به نظر نمی‌رسد که

بیش از یک هفته به طور انجامیده باشد

ظاهراً سنان طی یک نقشه حساب شده، در مدت محاصره خارج از مصیاف بوده است. صلاح‌الدین ایوبی بعد از کشمکش‌های جزئی با اسماعیلیان، از محاصره مصیاف دست کشید. منابع، دلایل متفاوتی را برای عقب‌نشینی صلاح‌الدین از مصیاف ذکر کرده‌اند؛ اما همه تاریخ‌نگاران متفقند که این عقب‌نشینی از طرف رئیس حماه و دایی صلاح‌الدین، شهاب‌الدین محمد بن تکش انجام پذیرفت، اگر چه روشن نیست که صلاح‌الدین یا سنان کدام یک تقاضای میانجی‌گری از حاکم حماه کرده‌اند. بنا به گفته نویسنده اسماعیلی، ابوفراس، صلاح‌الدین ناگهان از خواب بیدار می‌شود و در رختخوابش خنجری همراه با نامه تهدیدآمیز می‌یابد و بدون ترس و بدون قدردانی از سنان که زمانی می‌توانسته او را بکشد ولی این کار را نکرده است، بنا به نصیحت دیگران در صدد مصالحه با سنان برمی‌آید. در میان منابع دیگر که در مورد عقب‌نشینی صلاح‌الدین از مناطق اسماعیلیه سخن گفته‌اند، ابن ابی طیء و ابوشامه واقع بینانه‌ترین توضیحات را در این مورد ارائه داده‌اند. ایشان بیان می‌کنند که تحریکات نظامی صلیبی‌ها در جنوب بعلبک و در بقاع، رهبر سنی را متقاعد کرد که تهدید صلیبی‌ها مهم‌تر و ضروری‌تر می‌باشد. رئیس حماه، شهاب‌الدین حارمی، می‌بایست دلایلی برای اجتناب از تحریک خشم و کینه همسایگان غربی، اسماعیلیه، داشته باشد؛ اما به هر حال، دلایل عقب‌نشینی منطقی بود. ابن‌اثیر علت عقب‌نشینی وی را خستگی لشکریان او دانسته است.

منابع اسماعیلیه از این نیز فراتر رفته و می‌گویند: فداییان اسماعیلیه در نبرد تاریخی و افتخارآمیز حطین در نزدیکی طبریه در سال ۵۸۳هـ/۱۱۸۷م. به نفع

صلاح‌الدین و علیه صلیبی‌ها شرکت جستند.

اگر چه دشمنی‌های آشکار بین سنان و صلاح‌الدین، بعد از عقب نشینی از مصیاف پایان پذیرفت، اما روابط اسماعیلیان و حاکمان حلب وارد یک دوره سخت گردید. یکی از وزیران ملک صالح به نام شهاب‌الدین ابوصالح بن الاعجمی در ۳۱ آگوست ۱۱۷۱ م. به قتل رسید و این قتل به اسماعیلیان نسبت داده شد. ملک صالح بررسی و تحقیقی انجام داد و اظهار نمود که سعدالدین گمشتکین نامه‌ای جعلی به امضای صالح و به اصرار و تحریک اسماعیلیان برای آن‌ها فرستاد و در آن نامه خواستار ترور وزیر خود شد. گمشتکین مجرم شناخته شد و سرانجام توسط دشمنانش به هلاکت رسید.

حادثه اصلی دیگر که بر روابط سنان و حاکمان حلب تأثیر گذاشت سوزاندن بازارها در حلب در سال ۱۱۷۵/هـ/۱۱۷۹ م. بود که به اسماعیلیه نسبت داده شد.

سنان و صلیبیون

اغلب دژهایی که اسماعیلیان در کوه بهراء تصرف کرده و یا خریداری نمودند، قبلاً در دست صلیبیون قرار داشت. در سال ۱۱۴۲ یا ۱۱۴۵ م. فرمانروایی طرابلس قلعه معروف حصن الاکراد یا قلعة الحصن در ۲۵ مایلی مصیاف را به شهسواران مهمان نواز سپرد. اگر چه دفرمیری اظهار می‌دارد که حملات صلیبی‌ها به مناطق اسماعیلیه به خون‌خواهی از حاکم طرابلس در سال ۱۱۵۱ بود ولی آن‌ها بعد از توافق اسماعیلیان نسبت به پرداخت خراج سالانه به فرمانده سواران معبد، حملات خود را متوقف نمودند.

سنان به امید آن که از پرداخت خراج‌های سالانه به شوالیه‌ها معاف شود در

جستجوی ارتباط و نزدیکی با پادشاه صلیبی بیت المقدس بود. مذاکرات با پادشاه بیت المقدس، اموری اول، در سال ۱۱۷۲ یا ۱۱۷۳ شروع شد و به نتیجه رسید. اموری موافقت کرد که پرداخت خراج لغو شود، اما این امر باعث نارضایتی شوالیه‌های معبد شد و به همین دلیل، سفیر سنان در راه بازگشت از بیت المقدس توسط آنان به قتل رسید.

ویلیام صوری گزارش می‌کند که سفیر سنان پیشنهاد کرد که مسیحیت را قبول کند. احتمال دارد که سفیر اسماعیلیان به پادشاه بیت المقدس درباره نزدیکی دیدگاه‌های دینی شان با عقاید مسیحیت چیزی گفته باشد.

به نظر می‌رسد بعد از مرگ اموری اول در سال ۱۱۷۴م. و عقب‌نشینی ارتش صلاح‌الدین از مناطق تحت تسلط خود، اسماعیلیان سوریه سلاح خود را به طرف صلاح‌الدین نشانه رفتند. ظاهراً بعد از مرگ سنان دوباره روابط اسماعیلیان و صلیبی‌ها بهبود یافت. گزارش شده است که جانشین سنان در مسیر حرکت خود از عکا به انطاکیه با پادشاه بیت المقدس و همسر بیوه کنراد، هنری شامپانی، ملاقات کرده است.

بزرگ‌ترین رهبر اسماعیلیان، راشدالدین سنان، ملقب به شیخ‌الجبل، در سال ۱۱۹۳/۵۵۸۹م. درگذشت. ابن جوزی تاریخ وفات وی را سال ۱۱۹۲/۵۵۵۸م. ذکر کرده و از او به عنوان مردی دانشمند، سیاستمدار و با نفوذ یاد می‌کند. البستان الجامع آورده است که سنان رئیس اسماعیلیان در سال ۱۱۹۳/۵۵۸۹م. درگذشت. منابع دیگر اظهار می‌دارند که پیروان سنان او را به منزله خداوند تلقی می‌کردند و ابن خلکان طرفداران او را سنانیه می‌نامد.

در منابع غیر اسماعیلیه، نشانه‌هایی وجود دارد که مؤید این مطلب است که

سنان در الکهف یا قدموس دفن شده است؛ اما عارف تامر در مقاله‌ای بیان می‌کند که قبر او در جبل مشهد که سابقاً اغلب اوقاتش را در آن جا به عبادت و ستاره‌شناسی سپری می‌کرده، می‌باشد.

دو پیشوای ایوبی و نزاری یعنی صلاح‌الدین و سنان در یک سال^(۳۳) از دنیا رفتند و جانشینان آن دو بر حفظ روابط دوستانه اصرار داشتند.

پی نوشت‌ها:

۱. یوسف ابوالمحاسن (ابن تغری بردی)، *النجوم الظاهرة فی ملوک مصر والقاهرة* (قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۷۵هـ) ج ۶، ص ۱۱۷.
۲. نقل از: فرهاد دفتری، *افسانه‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان اسماعیلی*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۶ش) ص ۱۵۸-۱۵۹.
۳. علاء الدین عظاملک بن محمد جوینی، *تاریخ جهانگشای*، تصحیح محمد قزوینی (تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۷۵ش) ج ۳، ص ۲۲۵.
۴. همان، ص ۲۳۸.
۵. ک.س. هاجسن، *فرقه اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای (چاپ سوم: تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹ش)، ص ۱۹۹.
۶. همان، ص ۱۹۹-۲۵۵.
۷. همان، ص ۱۹۹-۲۵۱.
۸. ابوالقاسم عبدالله بن علی کاشانی، *زبدة التواریخ*، به کوشش محمد تقی دانش پژوه (تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۶ش)، ص ۲۱۴.
۹. نقل از: فرهاد دفتری، همان، ص ۱۷۷-۱۱۸.
۱۰. احمد بن علی قلقشندی، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، (قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد و القومی و المؤسسة المصریه العامة للتألیف و الترجمة و الطباعة و النشر، بی تا) ج ۴، ص ۱۴۷؛ شیخ الربوة. گزیده نخبه *الدهر فی عجائب البر و البحر*، به اهتمام عبدالرزاق الاصفهر (دمشق، بی تا، ۱۹۸۳م) ص ۱۹۸-۱۹۹ و فرهاد دفتری، *تاریخ و عقاید اسماعیلیه*، ترجمه فریدون بدره‌ای (تهران، نشر و پژوهش فرزانه روز، ۱۳۷۵ش) ص ۴۵۲.
۱۱. ویلیام صوری، *تاریخ الحروب الصلیبیه*، ج ۲، ص ۹۶۵؛ استیفن رانسیمان، *تاریخ جنگ‌های صلیبی*، ترجمه منوچهر کاشف (چاپ سوم: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش) ج ۲، ص ۴۶۲ و محمد

سهیل طقوش، تاریخ الزنکین فی الموصل و بلاد الشام و اقلیم الجزیره، (بیروت، دارالفنایس، ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹م) ص ۴۰۴.

12. Walter of Mesnil.

۱۳. ویلیام صوری، همان، ص ۹۶۷-۹۶۹.

۱۴. همان، ص ۹۶۸.

۱۵. همان.

۱۶. محمد بن محمد بن عبدالکریم شیبانی (ابن اثیر جزیری)، تاریخ الباهر فی الدولة الاتابکية، تحقیق عبد القادر احمد طلیمات (قاهره، دارالکتب الحدیث، بی تا) ص ۱۶۱.

۱۷. البستان الجامع، ص ۱۴۰؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، الروضتين فی اخبار الدولتين النورية و الصلاحية، تحقیق محمد حلمی محمد (قاهره، اللجنة التألیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۶م) ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ اسماعیل بن علی بن محمود (ابوالفدا)، المختصر فی اخبار البشر، تحقیق محمد ایوب (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۷م) ج ۳، ص ۵۶؛ ابن سباط مغربی، صدق الاخبار (تاریخ ابن سباط)، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری (طرابلس، گروس پرس، ۱۴۱۳هـ) ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰ و ابن اثیر، الكامل فی تاریخ، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ) ج ۷، ص ۲۴۹-۲۵۵.

۱۸. فتح بن علی بنداری، سنالبرق الشامي، تحقیق قتیبه نبرای (مصر، مكتبة الخانجي، ۱۹۷۹م) ص ۱۸۱؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، همان، ج ۲، ص ۱۰؛ کمال الدین بن عدیم، زبدة الحلب من تاریخ حلب، تحقیق سامی الدهان (دمشق، المعدلفراشی للدراسات العربیه، ۱۹۱۵م)، ج ۲، ص ۵۲؛ ابن سباط مغربی، همان، ص ۱۴۷ و عمادالدین محمد بن احمد اصفهانی، الفتح القسی فی الفتح القدسی، تحقیق مصطفی فهمی (بی جا، مطبعة الموسوعات، ۱۳۳۱هـ)، ص ۱۷۸-۱۸۰.

۱۹. الجامع البستان، ص ۱۴۱. فتح بن علی بنداری، همان، ص ۱۵۵-۱۵۲؛ تقی الدین احمد بن علی مقریزی، السلوک لمعرفة دول المعوک، تحقیق محمد مصطفی زیاده (قاهره، دارالکتب المصریه، ج ۱، ص ۱۳۱؛ مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، ج ۲، ص ۲۴ و سید علی حریری، الاخبار السنیه فی الحروب الصلیبیه، (قاهره، بی تا، ۱۳۱۷هـ) ص ۱۷۸.

۲۰. ابن اثیر، همان، ج ۱، ص ۲۶۵؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، همان، ص ۳۵؛ تقی الدین احمد بن علی مقریزی، همان، ص ۶۲؛ سید علی حریری، همان، ص ۱۸۸ و مفرج الکروب فی اخبار بنی ایوب، ج ۱، ص ۴۷.

۲۱. رک: صلاح الدین ابوی قصة الصراع بين الشرق و المغرب خلال القرنين الثاني عشر و الثالث

- عشر للمیلا (بی جا، دارالکتب العربی، ۱۹۷۹م) ص ۲۶۷-۲۷۷.
۲۲. ر.ک: فرهاد دفتری، همان، ص ۱۶۶-۱۶۷.
۲۳. همان، ص ۱۶۶.
۲۴. همان، ص ۱۶۷.
۲۵. کمال الدین بن عدیم، همان، ص ۵۳۵-۵۳۶.
۲۶. همان، ص ۵۳۰.
۲۷. عمادالدین محمد بن احمد اصفهانی، همان، ص ۵۸۹-۵۹۰؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، همان، ص ۱۹۶ و ابن سباط مغربی، همان، ص ۲۳۵.
۲۸. استیفن رانسیمان. همان، ج ۳، ص ۸۲ و رنه گروسه، تاریخ جنگ‌های صلیبی، ترجمه ولی الله شادان (تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۷ش)، ص ۲۸۷.
۲۹. ابن اثیر، همان، ج ۷، ص ۳۹۳.
۳۰. نقل از: صلاح الدین ناب‌ترین قهرمان اسلام، ص ۴۵۶-۴۵۷.
۳۱. استیفن رانسیمان، همان، ص ۱۱۵.
۳۲. این پژوهش از پایگاه اطلاعاتی بین المللی ذیل استخراج شده است:
- [http:// WWW.alamut.com/subj/ideologies/alamut/mirza-sinan.html](http://WWW.alamut.com/subj/ideologies/alamut/mirza-sinan.html)
۳۳. الجامع البستان، ص ۱۵۱؛ ابن اثیر، همان، ص ۴۰۳؛ عبدالرحمن بن اسماعیل ابوشامه، ص ۲۸۱ و ابن سباط مغربی، همان، ص ۲۵۶-۲۵۷.

منابع

- شیبانی، محمد بن محمد بن عبدالکریم (ابن اثیر جزری). *التاریخ الباهر فی الدولة الاتابکية*، تحقیق عبدالقادر احمد طلیمات (قاهره، دارالکتب الحدیث، بی تا).
- ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸هـ).
- ابن تغری بردی، ابوالمحاسن یوسف. *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة* (قاهره، دارالکتب المصریه، ۱۳۷۵هـ).
- مغربی، ابن سباط. *صدق الاخبار* (تاریخ ابن سبط)، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، (طرابلس، گروس پرس، ۱۴۱۳هـ).

- ابن عدیم، کمال‌الدین. **زیده الحلب من تاریخ حلب**، تحقیق سامی الدهان (دمشق، المعهد الفراهسی للدراسات العربیه، ۱۹۵۱م).
- ابن فلانسی، حمزہ بن اسد بن علی تمیمی (ابن فلانسی). **ذیل تاریخ دمشق**، تحقیق سهیل زکار (دمشق، دارحسان، ۱۴۰۳هـ).
- ابن منقذ، اسامه. **الاعتبار**، تحقیق فیلیپ حتی (بی‌جا، الدار المتحدہ للنشر، ۱۹۸۱م).
- ابوشامه، عبدالرحمن بن اسماعیل. **الروضتین فی اخبار الدولتین النوریة و الصلاحیة**، تحقیق محمد حلمی محمد (قاہرہ، لجنة التالیف و الترجمة و النشر، ۱۹۵۶م).
- ابوالفداء، عمادالدین اسماعیل بن علی بن محمود. **المختصر فی اخبار البشر**، تحقیق محمد ایوب (بیروت، دارالکتب العلمیہ، ۱۹۹۷م).
- اصفہانی، عمادالدین محمد بن احمد. **الفتح القسی فی الفتح القدسی**، تحقیق مصطفیٰ فہمی (بی‌جا، مطبعة الموسوعات، ۱۳۳۱هـ).
- بنداری، فتح بن علی. **سنا البرق الشامی**. تحقیق دکتر فتحیہ نبراوی (مصر، مكتبة الخانجي، ۱۹۷۹م).
- تطبلی اندلسی، بنیامین. **رحلة ابن یونہ الاندلسی الی بلاد الشرق الاسلامی**، ترجمہ عزرا حداد (بیروت، دار ابن زیدون، ۱۹۹۶م).
- جوینی، علاء الدین عظاملک بن محمد. **تاریخ جهانگشاہی**، تصحیح محمد قزوینی (تہران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵ش).
- حریری، سید علی. **الاخبار الستیة فی الحروب الصلیبیة** (قاہرہ، بی‌نا، ۱۳۱۷هـ).
- حموی، یاقوت بن عبد اللہ. **معجم البلدان** (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۹هـ).
- دجانی، ہادیہ و برہان دجانی. **الصراع الاسلابی الفرنجی علی فلسطین فی القرون الوسطی** (بیروت، مؤسسة الدراسات الفلستینیہ، ۱۹۹۴م).
- دفتری، فرہاد. **افسانہ‌های حشاشین یا اسطوره‌های فدائیان اسماعیلی**، ترجمہ فریدون بدرہای (تہران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۶ش).
- دفتری، فرہاد. **تاریخ و عقاید اسماعیلیہ**، ترجمہ فریدون بدرہای (تہران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ۱۳۷۵ش).
- رانسیمان، استیفن. **تاریخ جنگ‌های صلیبی**، ترجمہ منوچہر کاشف (چاپ سوم: تہران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ش).

- ژوئنويل، ژان. *القديس لويس حياته و حملاته على مصر و الشام*، ترجمه حسن حبشى (قاهره، دارالمعارف، ١٩٦٨م).
- شيخ الربوة. *گزيده نخبه الدهر فى عجائب البر و البحر*، به اهتمام عبدالرزاق الاصفهرى (دمشق، بى نا، ١٩٨٣م).
- طقوش، محمد سهيل. *تاريخ الايوبيين فى مصر وبلاد الشام و اقليم الجزيرة* (بيروت، دارالنفائس، ١٩٩٩م).
- _____ *تاريخ الزنكيين فى بلاد الشام و اقليم الجزيرة* (بيروت، دارالنفائس، ١٩٩٨، ١٩٩٩م).
- عثمان، هاشم. *الاسماعيليه بين الحقائق و التاويل* (بيروت، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، ١٩٩٨م).
- قاسم، قاسم عبده. *ماهيه الحروب الصليبيه* (كويت، المجلس الوطنى للثقافة والفنون و الآداب، ١٤١٠هـ).
- قلعه چى، قدرى. *قصة الصراع بين الشرق و المغرب خلال القرنين الثانى عشر و الثالث عشر* (بى جا، دارالكتاب العربى، ١٩٧٩م).
- قلقشندى، ابوالعباس احمد بن على *صبح الاعشى فى صناعة الانشاء* (قاهره، وزارة الثقافة و الارشاد و القومى و المؤسسة المصرية العامة للتاليف و الترجمة و الطباعة و النشر، بى تا).
- كاشانى، جمال الدين ابو القاسم عبد الله بن على. *زبدة التواريخ*، به كوشش محمدتقى دانش پزوه (تهران، مؤسسة مطالعات و تحقيقات فرهنگى، ١٣٦٦ش).
- رنه گروسه. *تاريخ جنگهاى صليبيه*، ترجمه ولى الله شادان (تهران، نشر و پژوهش فرزاد روز، ١٣٧٧ش).
- هانس ابرهارد، ماير. *جنگهاى صليبيه*، ترجمه عبدالحسين شاهكار (شيراز، انتشارات دانشگاه شيراز، ١٣٧١ش).
- مقريزى، تقى الدين احمد بن على. *السلوك لمعرفة دول الملوك*، تحقيق محمد مصطفى زبادة (قاهره، دارالكتب المصرية، ١٩٣٤-١٩٤٢م).
- هاجسن، ك.س. *فرقه اسماعيليه*، ترجمه فريدون بدره اى (چاپ سوم: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامى، ١٣٦٩ش).